بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم بحث در سه آيه آخر سوره حمد بود كه صراط مستقيم محور بحث بود ديروز مباحثي را به طور خلاصه از سابق و بحثي كه خدمت دوستان عرض شد ارائه كرديم در ادامه بحث امروز استشهاد مي كند مرحوم علامه براي بيان رابطه بين صراط و سبيل به آيه اي از قرآن كه به صورت مثل اين مسئله را بيان كرده است، كه اين آيه يكي از مهمترين كليدهاي معارف در فهم حقيقت آن رابطه وجود سعي و تعيناتي است كه از وجود سعي نشأت مي گيرد در خيلي از مباحث در مبحث معرفت اين بحث سرايت دارد در مبحث وجود كه خود بحث وجود است سرايت دارد در مبحث كمالات و تحقق به كمالات و حتي عمل صالح سرايت دارد در رابطه حق و باطل و شناخت باطل به علائم باطل از حق و كثرت آنچه كه عنوان حق پيدا مي كند سرايت دارد يك بحثي است كه خيلي جاها كاربرد دارد لذا اگر دوستان يك توجه يكباره كاملي به اين آيه بفرمايند و به مضان اين آيه در الميزان كه بخصوص ذيل خود آيه است و جاهايي كه استشهاد كرده رجوع كنند مي يابند كه اين رجوع را بكنيد يعني اين رجوع كردن به آيه ذيل آيه و جاهايي كه علامه به اين استشهاد كرده يك كليد بزرگي دستتان مي آيد يعني اين از آن جاهايي است كه سرايت دارد و فهمش مي تواند در مباحث مختلفي كارساز باشد و چون زبان زبان قرآني است بيان بيان قرآني است بهترين بيان در ضرب المثل است براي اين معنا قرآن هم به عنوان ضرب المثل اين را بيان كرده براي تفيهم رابطه بين اطلاق و تعينات، كه يكي از بهترين مثلهايي است كه زده شده كه رابطه بين اطلاق و تعينات را آشكار مي كند حالا اينجا ايشان چون فرمودند كه صراط يك حقيقتي است كه مهيمن است و در همه سبل جريان دارد سبل با او متحدند اما صراط سبيل نيست، چون با اين سبيل متحد است با سبيل ديگر هم متحد است با سبيل ديگر هم متحد است در عين اينكه با هر سبيلي متحد است سبيل نيست يعني خصوصيات تعيني سبيل را ندارد اما خصوصيات كمالي سبيل را دارد ايشان مي فرمايد براي اينكه اين مسئله خوب آشكار شود به اين آيه شريفه توجه بكنيم و قد بين الله سبحانه هذا المعنا اعني اختلاف سبل الي الله مع كون الجميع من صراطه المستقيم في مثل ضربه للحق والباطل في كلام فقال تعالي كه اين كلام را خداي تبارك و تعالي كه ضرب المثل بين حق و باطل است در آنجا با اين مسئله ضرب المثل براي حق و باطل در اينجا هم به كار مي آيد سرايت دارد انزل من السماء ماء فصالت اوديت بقدرها فاحتمل سيل زبد راويا و مما يوقدون عليه في النار ابتقاء حلي او متاع زبد مثل كذلك يضرب الله الحق والباطل فأما الزبت فيذهب جشاعا؟؟ فاما ما ينفع الناس و يمكس في الارض كذلك يضرب الله الامثال خداي تبارك و تعالي مي فرمايد كه ما از آسمان آبي را نازل كرديم ماء را به صورت نكره آورد تا اينكه هيچ تعيني از تعينات آب را منظورش نباشد انزل من السماء ماء مائي كه هيچ تعيني براي او لحاظ نشده است اما تمام تعيناتي كه در روي زمين محقق مي شود همه از همين آبي است كه مطلق است از همين آبي است كه بي تعين است فصالت اودي همه اين سيلي كه در اوديه واقع مي شود به قدر اوديه است اوديه بادي جايي كه گود است بعد جمع مي شود آب مثل رودخانه ها مثل درها ها آب در آن جمع مي شود وقتي سيل مي آيد حتي مرحوم علامه مي فرمايد ديه هم از همين اخذ شده ديه هم ريشه اش از اوديه و وادي است چرا چون در آنجا يك پول بزرگي جمع مي شود براي مقتول براي آن در قبال مقتول يك پول عظيمي كه جمع مي شود به عنوان اينكه در قبال او داده مي شود اسمش را گذاشتند ديه محل تجمع و جمع شدن است اينجا هم فصالت اوديه كه اين اوديه كه سيل در آن جاري مي شود و اوديه جاري مي شود اين نسبت هم مثل همان بحثي است كه اوديه سيل پيدا مي كنند از باب همان نسبتهايي كه داده مي شود كه جر الميزا؟؟ كه ناودان جاري مي شود صالت اوديه بقدرها تعين از كجا نشأت مي گيرد از اوديه قابلها والا آن حقيقت آبي كه در اين وادي و در آن وادي و در آن وادي است يك حقيقت واحده است اما تعيني كه اين آنقدر آن اين قدر آن اين طور آن اين شكل درست است همه تعينها مربوط به واديها است فصالت اودي بقدرها فاحتمل السيل اين غير از اينكه اين اندازه ها تعين ها از وادي است فاحتمل السيل زبد رابيا همراه اين سيلي كه جريان پيدا مي كند يك كفي هم روي او قرار مي گيرد زبد رابيا كفي كه روي آب قرار مي گيرد و مما نه تنها از سيلي كه جريان پيدا مي كند بلكه مما يوقدون عليه في النار از آن فلزهايي كه آب مي كنند و در حال ذوب كردنند در ديگها و جاهاي مخصوص خودش مما يوقدون عليه في النار حالا چه آن فلزها ابتقاع حليه باشد براي زينت باشد مثل طلا مثل نقره اينهايي كه براي ابتقاع حليه است چه آن فلزهايي كه متاع باشد براي كارها تير‌آهن درست مي كنند آهن را ذوب مي كنند مي خواهند يك وسيله آهني درست كنند آهن را ذوب مي كنند يا مس را ذوب مي كنند متاع كه آن متاع براي كاربردهاي غير زينت است او متاع اينها هم وقتي كه ذوب مي شود زبد مثل آنها هم يك كفي مثل كف سيل دارند روي خودشان كذلك يضرب الله الحق والباطل خدا مثل حق و باطل را اينگونه زده اين به فرمايش علامه دو مثل يا سه مثل يا چهار مثل نيست بعضي ها خواستند اين را امثال بگيرند بگوينديك مثل براي آن اوديه است كه تقدر پيدا مي كند يك مثل براي كف آب است يك مثل براي كف حليه است يك مثل براي كف متاع است نه ايشان مي فرمايد كي حقيقت واحده است با ظهورات و آنچه كه شناخت ما نسبت به مسائل مختلف است كسي كه با اين كارش است با آن كارش است يا اين را ديده يا آن را ديده تمام اينها را با يك مثل و حقيقت بيان مي كند فقط بحث قدر نيست بحث حق و باطل هم هست همه هم با يك مثل بيان شده چون از يك سنخند چه قدرش كه اندازه پيدا مي كنند چه كفش كه حق و باطل است كه كف از بين مي رود يعني هر دو يك مثل را دارد بيان مي كند هر دو از يك سنخند اين هر دو از يك سنخند انشاءالله ذيل خود بحث آيه بيشتر بايد باز شود كه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مثلها را مرحوم علامه آنجا حالا بحث مي كند كه يك مثل است چرا كه آنجا بيان مي كند اقوال ديگران هم كه اين سه مسئله دو مسئله يا چهار مسئله را آنجا ذكر مي كند كه اينها مي خواهد همه با هم با همه اينها يك واقعيت يك مثل را كه قسمتهاي مختلفي دارد ولي با همديگر اين مثل كامل مي شود والا اينطور نيست كه هر يك يك مثلي باشند نه اينها اجزاء يك مثلند كه با همديگر تكميل مي كنند هر يك نباشد اين مثل ما تام نمي شود لذا مي فرمايد كه اين بحث اينجا چون به عنوان شاهد است ديگر نمي شود وارد جزئيات شد و بايد همين قدر از آن عبور كرد اما ينفع الناس اما الزبت فيذهب جفاء آن كف خشك مي شود و مي پرد و از بين مي رود حالا چه مثل در آب كه از بين مي رود چه در آن قسمتهايي كه ذوب مي كنند كه با از روي آب وقتي جوش مي آيد آن فلزات مي پرد بيرون خود به خود يذهب اين مي رود جفاء و اما ما ينفع الناس آني كه حق است آني كه اصل است آني كه آن اطلاق است فيمكس في الارض كذلك يضرب الله الامثال خداي تبارك و تعالي مثلهايش اينگونه است يعني گفتگوي خداي تبارك و تعالي با ما در تفهيم هميشه با حقايق است يعني اگر مثل هم مي زند مثلش با حقايق است كه قوله فعل خداي تبارك و تعالي بيانش با افعالش است يعني اين هم يك فعلش است در عالم كه اين فعلش دارد تبيين مي كند خيلي دقيق است اين فعل الهي در عالم كه كف را قرار داده غير از اين كه كف داشتن سيل و ذوب كردن فلزات يك حقيقتي است در عالم شايد اصلا اين حقيقت از ابتدا خدا قرار داد براي اينكه مثل بين حق و باطل باشد نه اينكه بعد خدا نگاه كرد وقتي اين را خلق كرده ديد اتفاقا اين هم مي تواند مثل خوبي براي تفاوت مسئله دقت كرديد يعني گويا بودن اين مسئله را از ابتدا خدا نظر داشت به آ‌ن در خلقش در ايجاد اين نه اينكه مثل ما نگاه مي كنيم در عالم بعد مي بينيم اين مي تواند مثل خوبي براي بيان ما باشد از سنخ كار خودمان كار الهي را نبينيم، يعني از ابتدا كه اين را خلق كرد ايجادش ميكرد اصلا يكي از آن علتهاي ايجاد اين شيء اين بود كه اين مثل قرار بگيرد براي تفهيم اين معنا، اگر با اين دقت نگاه كنيم آن موقع اينكه مي گويند هر چيزي در عالم پيام دارد برايمان تفهيم بهتري مي شود نه اينكه خلق شد بعد مي بينيم كه اين يك پيامي در آن مي تواند باشد انتقالي هم مي تواند نه خداي تبارك و تعالي وقتي اين را خلق كرد از ابتدا اين را به عنوان يك راه معرفت يك طريق گفتار خودش اين فعلش را قرار داد يعني اين افعال حق گفتار حق است كلمات حق است گويا هستند اگر بعضي هايش را خود خداي تبارك و تعالي بيان كرده در قرآن بعضي را در روايات بيان شده بقيه بيان نشده يعني تو خود همين را هم يك سيستم قرار بده خود اين را هم يك طريق قرار بده كه خداي تبارك و تعالي گويا قرار داده افعالش گفتارش است با ما دارد صحبت مي كند لذا دائما خداي تبارك و تعالي از صبح تا شب دارد با ما صحبت مي كند اما ما كور و كريم، ما گوشهايمان بسته است او گويا است همانطوري كه آن كاشكي هستي زباني داشتي تا يك خلاصه مضمونش اين است كاشكي هستي زباني داشتي تا با ما سخن مي گفت بعد يك كسي مي گويد كه ما داشتيم در بيايان اين شعر را مي خوانديم و قدم مي زديم و مي گفتيم كه كاشكي هستي يك زباني داشت تا با ما سخن مي گفت آنجا يكدفعه ديدم تمام بيابان به زبان آمدند و گفتن كه ما گويا هستيم اما تو گنگي تو كري، تو كاشكي گوشي داشتي مي شنيدي،

ما سميعيم و بصير و باهشيم

با شما نامحرمان ما خامشيم

يعني آن هم ما خاموش نيستيم بلكه تو نمي شنوي، والا دائما آنها در اين خيلي زيباست كه قوله فعل قول خداي تبارك و تعالي فعل خداست يعني گفتارش در آن رفتارش و افعالش با ما تجلي مي كند؟؟ اينجا لذا اين آيه يكي از آن مصاديق تام است كه خلق اين آيت ا لهي از ابتدا بر اين بوده كه اين مسئله زبد مسئله سيل مسئله نزول باران و آب، آن باراني كه اطلاق دارد مي تواند يكي از كليدي ترين مباحث معرفتي اگر در كلمات بعضي از عارفان مثلا مي آيند مثال مي زنند به دم بازدم و اين الحان وا لفاظ مختلف دور نبينيد اين را اگر مثال مي زنند به موج و دريا دور نبينيداين را بگوييد اين مثالها چه مثالهايي است اصلا خداي تبارك و تعالي تمام آن كلماتش را و گفتارش را در افعالش به ما ممكن است از اين جايي كه معصوم نفرموده دقت تام در برداشت نباشد اما اين انتقال را اصلش را بپذيريم كه اين انتقال امكانپذير است حالا در آن انقلت در اينكه اين انتقالي كه اين انجام داده درست است يا غلط است يك بحث دوم است اما اصل انتقال نسبت به آيات الهي امكانپذير است اصلا يكي از كمالاتي كه در آيات خودش قرار داده همين انتقالات است يعني اين را ما كم نبينيم كه خداي تبارك و تعالي عالم را خلق كرد براي اينكه ما از آنها پيام بگيريم در درك معارف، و اين را اگر انسان باور كند به جاي اينكه به مفاهيم در انتقالات و ادراكات بپردازد عمدتا به حقايق مي پردازد، كه اين حقايق ابتدا آفاقي مي شود بعد كم كم انفسي مي شود، يعني اين حقايق ابتدا آفاقي مي شود بعد مي بيند كه تمام آنچه كه در بيرون دنبالش مي گشت در درون او را حايز است حاوي او هست لذا در اينجا اين آيه خيلي آيه شريفي است علامه هم خيلي به به و چه چه مي كند نسبت به اين آيه مكيف است، در جاهاي مختلفي به آن استشهاد مي كند فبين ان القلوب والافهام في تلق المعارف والكمال مختلف؟؟ معرفت يك واحد است انزل من السماء‌ ماء، اما اختلاف در از كجا نشأت مي گيرد قابل ها ان القلوب والافهام في تلق المعارف والكمال مختلف مع كون الجميع متكعه منتهي علي رزق سماوي الواقعه همه از يك جا نشأت مي گيرد همه از يك رزق واحد است آن رزق از يك جا يك جور اما اين ادراكات اوديه مختلف است لذا مختلف مي شود فسيجيع تمام الكلام في هذا المثل في صورت رد كه حتما دوستان هم به ذيل آيه هم به جاهاي ديگري كه به آيه استشهاد كرده چون به اين آيه جاهايي استشهاد كرده كه آنجا مصاديق اين آيه است كه آن خيلي مهمتر است گاهي از مفهوم خود آيه كه تبيين كرده ايشان جاهايي كه استشهاد كرده و بالجمه هذا ايضا مي گويد اين هم يكي از نعوط صراط مستقيم است يكي از نعوط صراط مستقيم است يعني چه يعني صراط مستقيم نسبتش با سبل همين نسبت اين رزق سماوي واحد يا ماء است با اوديه و آبهاي بركه ها و رودها و خلاصه جاهاي مختلفي كه آب يعني سبل آن آبهاي رودخانه ها و جداول وجودي هستند آن بركه ها و نهرها و صراط آن انزل من السماء است آنوقت انزل من السماء ماء اين تفاوتش با اوديه تفاوت بينونيت ازلي است يا بينونيت وصفي است؟ بينونيت آن انزل من السماء ماء با آبهاي اوديه بينونيتشان بينونيت ازلي است يا بينونيت وصفي؟‌ يعني او يك آبي است اين هم يك آبي يا نه آن آب در ضمن همه اين آبها است بينونيت وصفي است نه بينونيت ازلي، يعني آن حقيقت احاطه به همه اينها دارد و همه اينها از آن نشأت گرفتند و همه تعينات آن اطلاقند والا يك آبي به عنوان آب مطلق و يك آبهايي به عنوان آبهاي متعين در كار نيست، بحث خيلي دقيق است دقت كنيد در معرفت همينطور است، در عمل همينگونه است، در نسبت آن روح ولايت به تعينات انسانها همينگونه است آنوقت آن در نسبت تجلي اسماء با ظهورات اسماء همين طور است هر جايي دست بزنيد مي بينيد اين نسبت سرايت دارد آن مثل در آنجا هم راه دارد لذا يك بحث بسيار دقيقي است در اينجا با اينكه به چند خط گذشت، واذا تعملت ما تقدم من نعوط الصراط المستقيم وقتي كه اينها رانگاه كرديم اينها را گفتيم اين نعوط را براي تو مشخص مي شود كه صراط م؟؟‌بر جميع سبل است الي الله است و طرق الهاديه اليها صراط مهيمن است اين هيمنه هيمنه احاطة شيء بر شيء نيست، احاطه قيومي است، تفاوت بين احاطه شيء بر شيء مثل يك مثلا كره اي مي ماند كه بر يك شيء درونش حاوي آن است او محوي اين است اين احاطه است، الان من روي صندلي نشسته ام من روي كف صندلي من احاطه دارم اين احاطه حاوي و محوي است اما احاطه صراط بر سبل احاطه قيومي است يعني وجود او از اين است منتها در عيني كه وجود اواز اين هست، اين سببيتها رابطه بين آن وجود آن شيء را فاعل اولي و اصلي رابطه را رابطه طولي به عنوان اينكه در سرسلسله باشد نمي كند اين هم مال اين است كه خود اين هم نسبت فعل حق نسبت به حضرت حق خودش مشيت حق نسبت به حضرت حق خودش عين ربط است، فعل حق نسبت به حضرت حق عين ربط است خود آن هم مانع نيست لذا مي فرمايد كه بمعنا ان السبيل الي الله انما يكون سبيل له موصل اليه بمقدار يتضمنه من الصراط المستقيم اين بمقدار يتضمنه كسي كه اصطلاح وارد نباشد و توجه به اصطلاح نكند از آن بمقدار يتضمنه مي فهمد اجزاء‌ تركيب بمقدار يك تكه از او انگار اما اينگونه نيست اطلاق و تعين است، با هر متعيني مطلق است اما به قدر متعين نه اينكه يك تكه از مطلق در اين باشد همين بحثي كه متأسفانه در اين مباحثات اخيري كه مناظرات اخيري كه انجام مي شود يكي از اشكالات اين است كه بين اطلاق و تقييد، تقييد را مقيد را يك تكه از مطلق مي گيرند و هر چه اين بحث را كمتر دقت مي كنند لذا مي گويند خدا مي شود مجموع عالم به نظر آنهايي كه ؟؟ فعل الهي مجموع عالم است و عالم هر يك جزئي از خدا مي شوند كه با هم كه جمع شوند مجموعشان مي شود خدا، تفاوت اطلاق و تقييد تفاوت احاطه قيوميه و تقوم اين تفاوت اصلا زمين تا آسمان است اصلا هيچ نسبتي با اجزاء ندارد او مي گويد هر چه مطلق قويتر مي شود اصلا شائبه هر نوع تركيبي اقسام تركيب از او منتفي است حتي تركيب از امكان و وجود، از او منتفي است همه اقسام تركيب او مي گويد نه شما داريد مي گوييد جزء و كل و چون جزء و كل است از كجا اين استفاده را مي كند از زيق كلمات الان هر كسي اين يك كلمه راببيند و بخواهد قضاوت كند مطلب دستش نباشد اسلوب مي گويدبه مقدار يتضمن بمقداري كه اين دارد يعني اجزاء تضمن است مقدار تضمن يعني مقداري از اجزا يعني اجزا مي شود اما اصطلاح كه دستتان باشد اين رابطه اطلاق و تقييد است رابطه آن جلوه و مجلا است، كه آن جلوه مطلق است هر جايي كه مقيد است هر جا كه مقيد باشد مطلق حاظر است هو معكم أينما ما كنتم اما نه اينكه اين مطلق باشد دقت كنيد، هو معكم أينما نه هو معكم أينما كنتم يعني يك تكه از خدا با شماست، نه اينكه خدا اينجاست الان، كه حائل شود از آنجا اصلا تمام اينها تعينات است تمام اينها مربوط به اوديه است، والا آن انزل من السماء ماء اطلاق دارد، رابطه رابطه قيومي و تقومي است كه اين معمولا اشتباه پيش آ‌مده و هاديا موصل اليك مطلقا به معنا ان السبيل الي الله انما يكون سبيل لموصل اليه هر سبيلي به مقداري از صراط را توانسته جلوه دهد نه مقداري يتضمنه يعني آن را يك تكه را گرفته نه به مقداري كه كشش داشته از او جلوه بدهد، به آن مقداري كه توانسته جلوه دهد هدايتگر هم هست به همان مقدار، اما صراط هدايتگري اش اطلاق دارد سبل هدايتگريشان بمقدار اندازه خودشان است نه به مقدار او با اينكه با او رابطه دارند اما به اندازه خودشان دارند نشان مي دهند يك آيينه اي هستند كه به مقدار خودشان دارند آن جلوه را نشان مي دهند بيش از آن نمي توانند ظرفيت ندارند مع كون الصراط المستقيم هاديا موصل اليه مطلقا و من غير شرط و قيد او هيچ شرط و قيدي ندارد چون مطلق است چون هدايتگري ذاتش است صراط عارضه اش نيست، هيچگاه نمي شود كه صراط هدايتگري در آن نباشد بله سبل با ما رابطه برقرار كردن به اندازه سبيل بهره مند مي شويم لذا مي فرمايد كه ولذلك سماع التعالي صراط المستقيما اين مستقيم را كه وصف صراط مي آورد وان الصراط خودش هو الواضح الي الطريق او مأخوذ ؟؟؟‌ ؟؟‌اذا بلعت بلع كأنه صراط يبلع سالكي سالكش را مي بلعد يعني در درون خودش قرار مي دهد به طوري كه ديگر جايي براي گريز و فرار و اينكه خطا از بيرون بخواهد به او متوجه بشود راه ندارد او را در درون خودش قرار مي دهد اين صراط كأنه يبلع فلا يدعهم رها نمي كند يخرج عنه و لايدفعهم ان بطن صراط كسي را از خودش خارج نمي كند ولا يدفعهم ان بطن والمستقيم كه وصفش است هوالذي يريد ان يقوم علي ساقم مستقيم يعني كه اراده مي كند بر پاي خودش بايستد مستقيم است لذا مي فرمايد كه فيتسلط علي نفسه و ما لنفسه بر خودش و آنچه كه مربوط به آن است مي خواهد مسلط باشد مثل بچه كه تازه مي خواهد روي پا بايستد كه اين تسلط بر نفس يريد ان يقوم علي ساق اين بعد از اين كه يريد ان يقوم علي ساق شد بعد علي ماله لنفسه هم مي شود كم كم حالا دست اول خودش مي خواهد بلند شود بعد كم كم مي بيني كه يك چيزي دست مي گيرد همراه راه رفتن ما لنفس او را هم توجه مي كند اما در مرتبه اول فقط خودش مي خواهد بلند شود در مرتبه بعدي كه كمال پيدا مي كند ما لنفسه را هم يريد ان يقوم علي ساق آنها را هم، و ما لنفس كالقائم الذي هو مسلط علي امرك كه كنايه از تسلط و تقوم بر امرش است قوام دارد امرش و يرجع المعنا الي انه الذي لا يتغير امره و لايختلف شأنه اين هم صراط مستقيم يعني اينكه هيچ تغييري در او راه ندارد تخلف پذير نيست اين يك سنت قطعيه است پس صراط المستقيم ما لايتخلف حكم في هدايت و ايصال سالكي الي غايت و مقصد به مقصد اينها و غايتشان اينها را حتما مي رساند قال تعالي فاما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم في رحمه منه و فضل و يهديهم اليه صراط المستقيما اين به مقدار اينكه آمنوا واعتصموا به خداي تبارك و تعالي آني كه جنبه يل ربي اين است و ارتباط با خداست صراط مستقيم است آني كه مرتبط با اين است و از طريق اين است سبيل است خيلي آيه زيبا بيان كرده مي گويد خدا آنها را داخل مي كند في رحمه منه و فضل و يهديهم اليه صراط المستقيما يعني اين حقيقت جنبه يل ربي اش صراط مستقيم است جنبه يل خلقي اش سبل است وقتي به اين نسبت داده مي شود سبل است وقتي به خدا نسبت داده مي شود صراط مستقيم است چون از آن طرف انزل من السماء ماء است يك حقيقت واحده بيشتر در كار نيست مثل كسي مي ماند از بالا كه نگاه كند تمام اين سبل را فقط صراط مي ماند مثل كسي كه باران را نگاه كند باران را فقط يك واحد مي بيند آن انزل من السما ماء‌را اما بيايد اوديه را نگاه كند متكثرات را مي بيند پس سبل متكثراتي هستند كه از جنبه يل ربي ديده مي شود اما صراط آن حقيقتي است كه از بالا ديده مي شود

سؤال؟؟؟؟؟

حالا اين را رجوع كنيد بيان كرده ايشان اتفاقا همين صراط مستقيما در ذيل همين آيه من هم چون استشهاد به اين آيات است چون بايد برويم دنبالش بگرديم من هم دوست دارم يعني اگر شما زمينه بدهيد رو بدهيد من هم مي روم دنبال اينجا من مي روم مطالعه مي كنم يكي يكي هر آيه اي كه در اينجا مطرح مي شود حتما اقلا به ذيل آيه رجوع مي كنم اگر به جاهاي ديگر كه مطرح شده رجوع نكنم حتما به ذيل آيه رجوع مي كنم يعني من آنقدر كه مطالعه مي كنم شايد دو سه درصدش را اينجا بيان مي كنم يك نود و هفت هشت درصد مي ماند براي خودم ولي شما هم رجوع كنيد ببنيد اينها بحثهاي جالبي دارد هر يك بحثي است كه وارد شويم يتسلسل

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

از اين طرف بله حالا عرض مي كنيم اين بحث خيلي قوي است يعني هر قدر ديد به تعينات ما برگردد سبل مختلف است سبل مختلف هم منفي نيست مثبت است يعني اينها هم مثل آن تقدراتي است كه سنت الهي است كه قرار داده اين قدرها را انزل من السماء ماء فصالت اوديه بقدرها اين قدر هم از جانب اين هم يك سنت الهي است اما عبور از اينها و متوقف نشدن در سبل و رسيدن به صراط و ديدن صراط در هر يك از اينها شهود صراط در هر يك از اينها شكسته شدن حد سبيل است، ديدن صراط در هر يك از اينها رؤيت صراط اطلاق در هر يك از اين مقيدات عدم توقف در هر يك از اين مقيدات، اين انسان را به صراط نزديك تر مي كند،

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

چون اين تعين حتما اطلاق همراهش است

سؤال؟؟؟؟؟

مثل همان مثالي كه زد انزل من السماء ماء فصالت اوديه بقدرها قدر آب را از آب بودن خارج نمي كند بلكه قدر فقط شكل مي دهد به آب قدر فقط

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

جدا مي كند اين قدر جدا مي كند اين را از اطلاقش لذا منيب بودن يك كمال است، اما اين كمال اگر كسي در آن متوقف شود در اين كمال مثل يك قدر مي ماند كه اين را از آن اطلاق جدا مي كند اما اگر منيب بودن خودش راه باشد خودش عبور از آن شود به فرمايشي كه اين را يك بار ديگر عرض كردم امام فرمودند انسان داخل در حجب ظلماني و نوراني مي شود وقتي كه از آنها عبور مي كند متحقق به آنها مي شود منيب بودن يك حجاب نوراني است كه انسان وقتي كه با او وارد بايد بشود وقتي وارد مي شود عبور مي كند از حجاب نوارني متحقق به عنابه شده اما متحقق به عنابه چه زماني شد وقتي عبور كرد يعني چه يعني از حد عنابه عبور كرد يعني صراط ديد اين را، يعني در اين متوقف نشد در حدش اگر در حدش متوقف بشود سبل است سبيل است اما اگر در حدش متوقف نشد و از اين عبور كرد آن موقع تازه متلبس به اين است به فرمايش علامه با هر مقيدي مطلق است اگر انسان وقتي كه در مقيد هست از قيدش عبور كرد به اطلاق اين صفت محقق شده

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

وقتي انسان عنابه را مي بيند، در عنابه واقع است هنوز، وقتي انسان عنابه را نمي بيند ديگر منيب هست اما عنابه را نمي بيند يعني عبور كرده از آن، وقتي عنابه را دارد اما نمي بيند يعني عبور كرده از عنابه، اصلا اسناد به خودش كه نمي دهد نمي بيند نمي بيند يعني چه؟ يعني از منظر صراط دارد به اين نگاه مي كند از منظر اطلاق دارد به اين كثرات نگاه مي كند، اما تا جايي كه از منظر اين محدود نگاه مي كند با اين كه يك كمال است اما در اين هنوز متلبس به اين نشده، هنوز از اين خارج كه شد اين كمال را دارد، خيلي بيان عالي است كه انسان از كمال كه تا مي بيند كمال را كمال را ندارد، وقتي كه از كمال خارج مي شود نه خروج جدا شدن، خروج عبور از او پس از او لذا به كمال حايز است

سؤال؟؟؟؟؟

همين بياني بود كه عرض كردم

سؤال؟؟؟؟؟؟

قطعا در سبل ضاله صراط نداريم منتها صراط نداريم چون نبود اصلا سبل ضاله عدم نسبت به سبل هدايتي است يعني هر سبيل هدايتي كه نيست مقابلش يك سبيل غي است يك سبيل ضلالت است يعني نبودن هر كمالي يك نقص است، يعني آنها وجودي نيستند آنها به لحاظ اينها مطرح مي شوند لذا صراطشان هم به لحاظ اينكه همه آنها در مقابل اين صراط قرار دارند بيان مي شود نه به عنوان يك صراطي هم در آنجا باشد والا صراط متن هستي است

سؤال؟؟؟؟؟

چون در نظام عالم تكوين حقيقت در آنجا مطابق با هستي است آنجا وجود و عدم است اينجا سعادت و شقاوت است آنجا در نظام تكوين وجود و عدم است لذا آن كه وجود است صراط هدايت است آن كه عدم است صراط در مقابل هدايت است در مقابل آن است چيزي ديگر در كار نيست كه يك صراط شقاوت باشد يك صراط هدايت باشد آن صراط شقاوت و هدايت در نظام تشريع است در نظام تكوين بحث وجود و عدم است

سؤال؟؟؟؟

اما الزبت فيذهب جفاء يعني كف حقيقتي ندارد در نظام تكوين لذا در نظام تشريع كف برمي گردد به آن ما ينفع الناس نيست در خدمت انسان نيست در نظام تشريع در نظام تكوين كف است كف هست اما كف نمود آب است آب نيست باقي نيست ما عندكم ينفد و ما عندالله باق ما عندكم ينفد يعني آن كه به قدرها نسبت دارد به اندازه ها نسبت دارد ينفد است اما ما عندالله باق آن آب مطلق انزل من السماء آن صراط آن باقي است لذا اما من ثقلت موازينه با اما من خفت موازينه خفت ديگر آن يك وزن ديگري نيست نداشتن وزن است، من خفت موازينه والوزن يومئذ الحق، حق فقط وزن دارد چيز ديگري كه وزن ندارد نه اين كه اين يك وزن دارد آن يك وزن است نه آن اصلا وزن ندارد و وزن نداشتن عذاب است در آنجا لذا دنباله بحث هم كه اي لا يتخلف امر هذه الهدايه بل هي علي حالها دائما اين تخلف پذير نيست صراط مستقيم سنت قطعيه الهيه است و قال تعالي فمن يرد الله ان يهدي يشرح صدره للاسلام چقدر آيه زيبا است اگر ذيلش رجوع كنيد اينها را من تشويق مي كنم كه اين درس درسهايي از قبلش در بيايد رجوع كنيد الميزان را يك جلد را كه خوانديد ديگر به قرآن و باقي الميزان رجوع كرده باشيد انشاءالله و من يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد ان يزله يجعل صدره زيق حرجا كأن ما يسعد في السماء كذلك يجعل الله الرجس علي الذين لا يؤمنون و هذا صراط ربك مستقيما اين سنت قطعيه خداست پس صراط يكي از معاني ديگرش سنت قطعي غير قابل تخلف خداست هر جا مي گويد صراط ربك مستقيما يعني اين سنت قطعي غير تخلف پذير است لذا اگر كسي در صراط وارد مي شود ديگر تخلف بردار نيست صراط با اين لقد نمي زند هيچگاه به اين چون هيچ محدوديتي ندارد هيچ نقصي در آن نيست از آن طرف هيچ نقصاني نيست از آن طرف هيچ زيقي و هرجي در كار نيست، هر چه باشد مربوط به قدرها است مربوط به قابليت ها است مربوط به اين طرف است، ببينيد چقدر اين مثل زيباست آن طرف مطلق است مطلق هيچ محدوديتي در آن نيست هيچ نقصاني نيست كه بخواهد مانعيت داشته باشد، اين نگاه كلي ايجاد مي كند رابطه با خدا همين گونه است با اراده و فعل خدا همين طور است با معرفت همين طور است با علم همين طور است با عمل صالح همين طور است ما عمل صالحي را كه انجام مي دهيم حقيقت عمل صالح همين طور است حقيقت عمل صالح مطلق است ما به قدر ظرف خودمان عمل صالح را حد مي زنيم والا عمل صالح كه با ما رابطه برقرار مي كند به ما مي رسد مطلق است خيلي بيان دارد چرا عمل صالح حقيقتش ولايت است يعني همين چرا عمل حقيقتش ولايت است يعني همين كه عمل صالح ظهور آن حقيقت مطلقه است به مقداري كه با من رابطه برقرار مي كند من به آن حد مي زنم من به آن رنگ مي دهم من به آن حد من سبب حد او مي شود اينها

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

مي فرمايد كه هذا اينكه مي گويد دو قاعده را بيان مي كند من يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد ان يضله يجعل صدره زيقا حرجا دو قاعده بيان كرد بعد مي گويداين كذلك يجعل الله الرجس علي الذين لايؤمنون هذا صراط ربك مستقيما اين دو قانون قانون قطعيه الهيه است هيچ تخلف بردار نيست يعني مي داند تخلف بردار نيست يعني چه يعني نظام آن طور نيست كه بين جزا و عمل فاصله باشد و بعد خدا نشسته اين كارها را مي كنند بعدا مي آيد جزا ميدهد اصلا اينطور نيست جزا نفس عمل است آن كه من يرد ان يهديه فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام با هدايت يك كان تامه است بعد دنبالش هم من يرد ان يضله يجعل صدره زيقا حرجا كأنما اين هم يك قانون يعني اصلا هيچ زماني فاصله نيست هيچ فاصله اي در كار نيست سنت قطعيه يعني نفس عمل جزا چون نفس عمل نيست تخلف بردار نيست كه يك فاصله مانع حائلي شرطي چيزي بيايد اين را مانع شود از رسيدن جزا به آن خداي تبارك و تعالي سريع الحساب است ان الله سريع الحساب سريع الحساب وقتي به خدا خودش نسبت مي دهد سرعت در آن بايد معناي نه سرعت در اين كه خيلي زود اصلا اين طور نيست سريع الحساب است حالا مي خواستم يك قصه بگويم دور مي شويم وقت مي گذرد بعد مي فرمايد كه هذه طريقه الذي لا يختلف و لا يتخلف و قال تعالي هذا صراط علي مستقيم ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من القاوين چقدر اين آيه زيباست باز هم اين هم ذيل آيه رجوع كنيدايشان مي فرمايد اينجا خدا سه خصوصيت را در مقابل شيطان مطرح مي كند يكي اينكه شيطان گفت و بعزتك لع؟؟ اجمعين الا عبادتك من هم المخلصين همه را گمراه مي كنم الا مخلصين خداي تبارك و تعالي فرمود نه اين سنت قطعيه من اين است كه همه بندگان من هستند الا آنهايي كه خودشان خودشان را تحت تبعيت تو قرار بدهند اين يك قاعده كه حرف شيطان را رد كرد دوم اين كه شيطان گفت لأقوينهم من اقوا مي كنم خدا فرمود نه اقوا كار تو نيست بلكه سنت قطعي من اين است كه كسي اقوا مي شود كه خودش خودش را تحت طبعيت تو قرار بدهد اين سنت من است لذا باز هم اينجا اينطور نيست كه شيطان دارد يك فعل مستقلي تخطئه كرد فعل مستقل را به شيطان بلكه مي فرمايدكه اين سنت قطعي را من قرار دادم كه اگر كسي خواست خودش را با اختيار تحت تبعيت تو قرار بدهد سومين قاعده اين است كه در اينجا فرمود كه شيطان در اينجا آمد خلاصه گفت كه من اتبعك من القاوين را كه خداي تبارك و تعالي بيان كرد اين است كه اين قوايت قوايت جزايي است نه قوايت ابتدايي كه بگويي لأقوينهم اجمعين چون شيطان گفت من اقوا مي كنم ظاهرش اين است كه اقواي ابتدايي است يعني من همه را گول مي زنم خدا مي فرمايد كه الا من اتبعك من القاوين كه اين تبعيت او اراده او اختيار او سبب قوايت است كه جزايي مي شود قوايت لذا قوايتي هم كه شيطان نسبت به اين دارد و اضلالي كه نسبت به اين دارد آن هم ابتدايي نيست و جزايي است آيه خيلي كشش دارد براي يك بيان يك خط آيه است ولي اين سه تا، سه كليد است در بحث شيطان كه آن سنديتي را كه قائلند از اينجا جواب داده مي شود و بعد مطرح مي شود ايشان جواب ميدهد در آنجا و هذه سنتي و طريقتي دائما من غير تغيير و هو يجري مجرا قوله مثل اين مي ماند كه اين آيه را فرموده باشد و لن تجد لسنت الله تبديلا و لن تجد لسنت الله تحويلا اين هذا صراط علي مستقيم بيان لن تجد لسنت الله تبديلا و تحويلا است بعدايشان مي فرمايد كه از اين معاني كه در اينجا گفتيم چند چيز آشكار مي شود يكي اينكه طرق الي الله مختلف است كمالا اينها را ديگر خلاصه است خلاصه اش را قبلا به دوستان چپ چپ نگاه مي كنيد كه معنا و مفهوم دارد مي خواستيم برسانيم به سر بحث روايي ولي اين چپ چپ نگاه كردن دوستان خيلي معنا دارد.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته